



نکته دوم: فقیه

* ۱. در تعریف اجتهاد، گفته شده است که اجتهاد، «استفراغ وسع فقیه» است. مطابق نظر مرحوم قزوینی این قید برای آن است که معلوم باشد که اگر غیر فقیه (مثلاً منطقی) تمام تلاش خود را مبذول کند تا حکم شرعی را دریابد، کار او اجتهاد نیست. کما اینکه اگر مقلد همه‌ی تلاش خود را به کار گیرد تا وظیفه خود را که فتوای مجتهد است، دریابد، کار او اجتهاد نیست.^۱

* ۲. مرحوم قزوینی سپس به اشکال و جوابی در این باره اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«و اعترض علیه: باستغناء خروج من ذکر عن هذا القيد إمّا لأنّ استفراغ الوسع لا يتأتّى من غير الفقيه إذا لم يكن له قوة ردّ الفروع إلى الاصول كما هو المفروض، أو لأنّ مثل هذا الاستفراغ لا يسمّى استفراغاً للوسع في تحصيل الحكم الشرعي، فهو مخرج بجنس التعريف و لا حاجة إلى اعتبار قيد آخر.

و يدفعه: منع عدم تآتي استفراغ الوسع عمّن ذكر خصوصاً المقلد المستفرض وسعه في طلب الفتوى، فإنّ إمكان ذلك و تحقّقه في الخارج معلوم بحكم الضرورة، ... هذا بعينه جار في المنطقي أيضاً ... لجواز توصّله بمقتضى قواعده المنطقية إلى إثبات حكم شرعي، خصوصاً إذا استند فيه إلى القياس المعبر عنه عنده بالتمثيل.»^۲

توضیح:

۱. اشکال شده است که اولاً استفراغ وسع تنها از فقیه برمی‌آید چراکه غیر فقیه، وسع و توان و طاقتی ندارد تا فراغ از آن را طلب کند

و ثانیاً لو سلم، تلاش منطقی و مقلد، «استفراغ وسع برای یافتن حکم شرعی» نیست بلکه استفراغ وسع برای یافتن فتوی است.

۲. اما این اشکال را پاسخ می‌دهیم که:

۳. اولاً: مقلد - بالوجدان - توان یافتن حکم شرعی را دارد [چراکه فتوی در نظر او همان حکم شرعی است]

۴. و ثانیاً: و منطقی هم اگر قیاس را حجت بداند، می‌تواند تلاش کند تا با قیاس به حکم شرعی برسد.

* ۳. مرحوم قزوینی در ادامه اشکال دیگری را مطرح می‌کند: «اخذ فقیه در تعریف مستلزم دور است چرا که فقیه یعنی مجتهد و تعریف اجتهاد به مجتهد دوری است»

۱. همان

۲. همان، ص ۹



إن قلت: اجتهاد غیر فقاہت است.

قلت: در این صورت اجتهاد متوقف بر فقاہت است و فقاہت هم متوقف بر اجتهاد است.

«و هاهنا اعتراض آخر ينشأ من قيد «الفقيه» و هو استلزامه الدور المستحيل، فإنّ قضيّة أخذ «الفقيه» من أجزاء الحدّ توقّف معرفة الاجتهاد على معرفة الفقه، و المفروض أنّه لا فقه إلّا بالاجتهاد لتأخّر رتبة الفقاہة عنه.

و قد يقرّر الدور بوجه آخر و هو: أن أخذ «الفقيه» في حدّ الاجتهاد يعطى توقّف حصول الاجتهاد على تحقّق الفقاہة، ضرورة كونه الاستفراغ الحاصل من الفقيه. و من البين توقّف حصول الفقاہة على الاجتهاد، فيلزم الدور في تحقّق الاجتهاد في الخارج لا في التصوّر.»^۱

مرحوم قزوینی سپس در مقام پاسخ می‌نویسد که «مراد از فقیه در این تعریف کسی است که با فقه ممارست دارد، حتی اگر هنوز مجتهد نشده است.» و در این صورت فقیه کسی است که دارای ملکه فقاہت (ممارست) است و اگر او تلاش کند، کار او اجتهاد است.

«و لعلّه إلى ذلك يرجع ما عن شيخنا البهائي من «أنّ المراد من الفقيه من مارس فنّ الفقه و إن لم يكن مجتهدا، احترازا عن الأجنبي كالمنطقي الصرف» و إطلاق «الفقيه» عليه كثير و إن كان إطلاقه على المجتهد أكثر»^۲

[ما می‌گوییم: با این حساب اجتهاد عبارت است از «تلاش کسی که دانشی و علمی دارد و با فقه ممارست دارد.» مطابق این سخن، اگر کسی که با فقه ممارست دارد، نهایت تلاش خود را مبذول دارد، کار او اجتهاد است. اما اشکال عمده بر این تعریف - در این صورت - آن است که مطابق این تعریف، اجتهاد، فعل است و نمی‌تواند «ملکه» باشد.]

*۴. مرحوم قزوینی سپس اشکال دیگری را بر این قید متوجه می‌کند و می‌نویسد:

«أنّ «الفقيه» لا يصدق إلّا مع العلم بجميع الأحكام أو القدر المعتقد به الذي يحصل به الغرض المطلوب من وضع الفنّ، فخرج استفراغ وسع من لم يبلغ العلم بالجميع أو القدر المعتقد به»^۳

مرحوم قزوینی از این اشکال هم چنین پاسخ می‌دهد که «فقیه» کسی نیست که علم به همه احکام یا اکثر آن داشته باشد، بلکه مراد از فقیه کسی است که با مسائل آشنایی دارد و با آنها ممارست دارد.

۱. همان، ص ۱۰

۲. همان، ص ۱۱

۳. همان



ما می‌گوییم:

۱. به نظر می‌رسد درباره قید «فقیه» باید گفت:

اولاً وجود چنین قیدی در تعریف لازم است چرا که تلاش هر کسی در یافتن حکم شرعی اجتهاد نیست. (اللهم الا ان يقال: هر تلاشی برای یافتن حکم شرعی، اجتهاد است ولی اجتهادی نیست که مبری ذمه باشد و اگر از نااهل صادر شود، مبری ذمه نیست.)

اما نکته مهم آن است که بدون تعریف روشن از «فقیه»، نمی‌توانیم به تعریف اجتهاد دست پیدا کنیم. با توجه به متبادر از اجتهاد و اینکه بسیاری آن را «ملکه نفسانی ای که باعث قدرت بر استنباط می‌شود» تعریف کرده‌اند می‌توان گفت مراد از فقیه کسی است که «دارای ملکه‌ی بالفعل و یا بالقوه‌ی قریب به فعل، است. و این ملکه، ملکه‌ی ای است که به فرد قدرت و توانایی استنباط حکم شرعی / دلیل / ظن معتبر / حجت را می‌دهد» حال اگر چنین کسی استفراغ وسع در تحصیل حکم / ظن / حجت / دلیل داشته باشد، عمل او اجتهاد است.

البته جای این سؤال باقی است که آن ملکه مورد نظر چگونه حاصل می‌شود که در این باره در ضمن «مقدمات اجتهاد» سخن خواهیم گفت.

ثانیاً: برای رهایی از دور، می‌توان اجتهاد را چنین تعریف کرد:

«اگر کسی مقدمات لازم برای تحصیل حکم / ظن به حکم / حجت / دلیل را آموخته است و از مسیر عقلایی برای یافتن حکم / ظن به حکم / دلیل / حجت استفاده می‌کند، [و این همه را می‌توان با کلمه فقیه مورد اشاره قرار داد و یا گفت: اگر کسی دارای ملکه اجتهاد است] نهایت تلاش خود را در مطالبه فکری و عملی برای یافتن حکم / ظن به حکم / دلیل / حجت به کار می‌گیرد، کار او اجتهاد است و او مجتهد خوانده می‌شود»

۲. مطابق این تعریف، اجتهاد، از مقوله فعل است ولی می‌توان بر این تعریف چنین اضافه کرد که: «و اگر کسی (فقیهی) نهایت تلاش خود را در این مسیر به کار گرفت و به ملکه‌ی اجتهاد دست یافت او را مجتهد (به معنای دارای ملکه اجتهاد) می‌خوانند»

به عبارت دیگر: «اجتهاد کردن» همان است که در تعریف اصلی آورده‌ایم و «مجتهد بودن» به معنای دوم است. و با این حساب «اجتهاد» دارای دو مبدء اشتقاق است، که اولی همان اجتهاد کردن است و دومی مترادف با فقاهاست می‌باشد. پس «مجتهد» می‌تواند به معنای فاعل اجتهاد باشد و می‌تواند به معنای

دارای ملکه باشد و این دو معنا مشترک لفظی هستند. (در این باره ذیل عنوان «ملکه» بیشتر سخن می‌گوییم).^۱



۱. ممکن است از کلمات مرحوم اعرجی هم چنین استفاده کرد که اجتهاد دارای دو اصطلاح است. اگر چه آنچه ایشان می‌نویسد با آنچه ما به آن تصریح کردیم مختلف است. ن ک: المحصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۵۶۱